

باز باران

خدا مشتری چشاشه

● زنده‌یاد ابوالفضل سپهر

زیر باران

روشنی بود و روشنی

● مریم سقلاطونی

به صید ماه آمده بودم.
همه جا بوی تو می‌آمد ...
تو را انداختم ...
دریا بود و دریا ... روشنی بود و روشنی
و مردانی که عاشقانه ایستاده بودند ...
می‌رفتم و نرفته می‌آمدم.
دریا مرا به خویش می‌خواند. می‌آمدم ... عاشقانه می‌آمدم.
من بودم و تو ... تو بودی و من ... کجا بود آن لحظه
شگفت؟! کجا؟
هر لحظه هزاربار عاشق‌تر از پیش؛ ایستاده بودم. من عاشق
شده بودم. هزاربار. حقیقت بود یا مجاز؟ دانسته بود یا
ندانسته؟ از خودم پرسیده بودم. (هزاربار)
تو بودی. در همه جای خانه. خشت‌خشت خانه‌ات را بوییدم.
حضور شفاف و یک‌دست، و آن شکاف روشن و آن لحظه
شگفت که فاطمه بنت اسد را گرفت. من نمی‌توانستم
بایستم ... چرخ زدم. چرخ چرخ. و تو عاشق‌تر از من ...
یکی از آن سیصد و سیزده نفر ... که بود؟! از خودم پرسیدم.
چرخ زدم. بی آنکه جوابی شنیده باشم. چرخ ... چرخ ...
تو بودی ... تو را بوئیدم. تو بودی و نبود ...
چرخ ... چرخ ... همه عمر بردارم سر از این خمارمستی ...
و تو نه مثل آفتاب ... که روشن‌تر از آفتاب
آمده بودی. پشت مقام ابراهیم. در حضور و در غیبت
ایستاده بودم. درست مقابل خانه‌ات، و پرسیدم:
آیا آفتاب نزدیک است؟

اتل مثل یه بابا
که اسم او احمد
نمره جانبازی هاش
هفتادوپنج درصد
اون که دلاری هاش
تو جبهه غوغا کرده
حالا بیاین ببینین
کلکسیون دردها!

آهای آهای گوش کنین
درد دل بابارو
می‌خواد بگه چه جوری
کشتند بچه‌هارو ...

آی قصه، قصه، قصه
نون و پنیر و پسه
هیچ تا حالا شنیدی
تانکا بشن قناسه؟!

آرپی چی زن بلن شد
«ومارمیت» رو خوند
تانکا اونو زودتر ز دش
یه جفت پوتین ازش موند!

هیچ می‌دونی یه گردان
که اسمش الحیدیه
هنوزم که هنوز
گم شده، ناپدیده؟!

اتل، متل، توتوله
چشم تو چشم گلوله
اگر پاهات نلرزید
نترسیدی، قبوله ...

عاشقی، یعنی این که
چشم‌هایی که تا دیروز
هزارتا مشتری داشت
چندش می‌باره امروز!

اما غمی نداره
چون عاشق خداشه
به جای مردم، خدا
مشتری چشاشه ...

کتبی

هرکه نعمت نشناسد، از آن نعمت برخوردار نیابد.

ای عزیز! حیات را به غنیمت دار و صحت را به غنیمت دار و
جوانی را به غنیمت دار و یاران موافق و دوستان مشفق را به
غنیمت دار که هر یک نعمتی عظیم‌اند و مردم ازین نعمت‌ها
غافل‌اند و هرکه نعمت نشناسد، از آن نعمت برخوردار نیابد.
و این نعمت‌ها هیچ بقا و ثباتی ندارند؛ اگر در نیایی خواهند
گذشت. امروز که داری به غنیمت دار و هر کار که امروز
می‌توانی کردن، به فردا مینداز، که معلوم نیست فردا چون
باشد.

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود
یکی چنان که در آینه تصور ماست

ای عزیز! تو از این‌ها مباحث که چون نعمت فوت شود،
آن گاهش قدر بدانی؛ که بعد از فوت نعمت، قدر دانستن هیچ
فایده ندهد. با وجود نعمت اگر قدر بدانی، توانی که آن را به
غنیمت داری.

● الانسان الكامل
اثر عزیرالدین نسفی

